

تأملاتی در باب ملیت*

احمد جوانشیری

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل - دانشگاه تهران



- On Nationality
- David Miller
- Clarendon Press, Oxford

میلر دیدگاه خود درباره ملیت را در سه گزاره مرتبط به هم، که در سه فصل کتاب سازماندهی شده است بیان می‌دارد:

۱ - گزاره اول به هویت ملی مربوط می‌شود.

۲ - گزاره دوم جنبه اخلاقی دارد و مدعی است که ملت‌ها اجتماعی اخلاقی‌اند بدین معنا که تعهدات و تکالیفی که ما نسبت به هم میهنان خود داریم، متفاوت‌تر و گسترده‌تر از وظایفی است که نسبت به کل انسانها داریم.

۳ - گزاره سوم جنبه سیاسی دارد و بیان می‌کند که افرادی که به یک اجتماع ملی در سرزمین خاصی شکل می‌دهند، ادعای مناسب و درستی برای حق تعیین سرنوشت سیاسی دارند. البته او معتقد است که هر چند به لحاظ تاریخی، دولت‌های ملی ابزار اصلی تحقق ادعاهای مربوط به حق تعیین سرنوشت ملی بوده‌اند، اما این حق به شیوه‌های دیگری هم تحقق می‌یابد.

هویت ملی

برای فهم و درک هویت ملی، ابتدا باید بدانیم ملت چیست؟ ملت‌ها اموری مستقل از عقاید افراد درباره آنها نیستند. وقتی ما از مجموعه‌ای از افراد تحت عنوان ملت یاد می‌کنیم تنها به ویژگی‌های فیزیکی آنها اشاره نمی‌کنیم بلکه نکته مهم تصویری است که آنها از خود دارند. وی سپس به دو تمایز میان «دولت و ملت» و «ملت و قومیت» می‌پردازد.

تمایز میان دولت و ملت: ملت به اجتماعی از افراد گفته می‌شود که به لحاظ سیاسی به دنبال حق تعیین سرنوشت‌اند. دولت به مجموعه‌ای از نهادهای سیاسی اشاره دارد. به قول وبر، مهم‌ترین ویژگی دولت انحصار مشروع زور در یک سرزمین مشخص است.

در عالم واقع ما اشکال چندی را در رابطه دولت و ملت می‌بینیم:

۱ - وجود چندین ملت در درون یک دولت مثل اتحاد جماهیر شوروی سابق.

۲ - وجود یک ملت در چندین دولت مثل آلمان قبل از اتحاد.

۳ - پراکندگی مردم یک ملیت به عنوان اقلیت در تعدادی از دولت‌ها مثل

با فروکش کردن نزاع ایدئولوژیک میان سرمایه‌داری و کمونیسم پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مسائلی از قبیل هویت ملی و حق تعیین سرنوشت ملی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است.

بنابراین به جای تأکید بر اینکه اقتصاد یک کشور مبتنی بر بازار یا دولتی است مسائل دیگری در کانون مسائل سیاست جهانی قرار گرفته‌اند: مرزهای دولت کجا کشیده می‌شوند و چه زبان، فرهنگ و مذهبی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

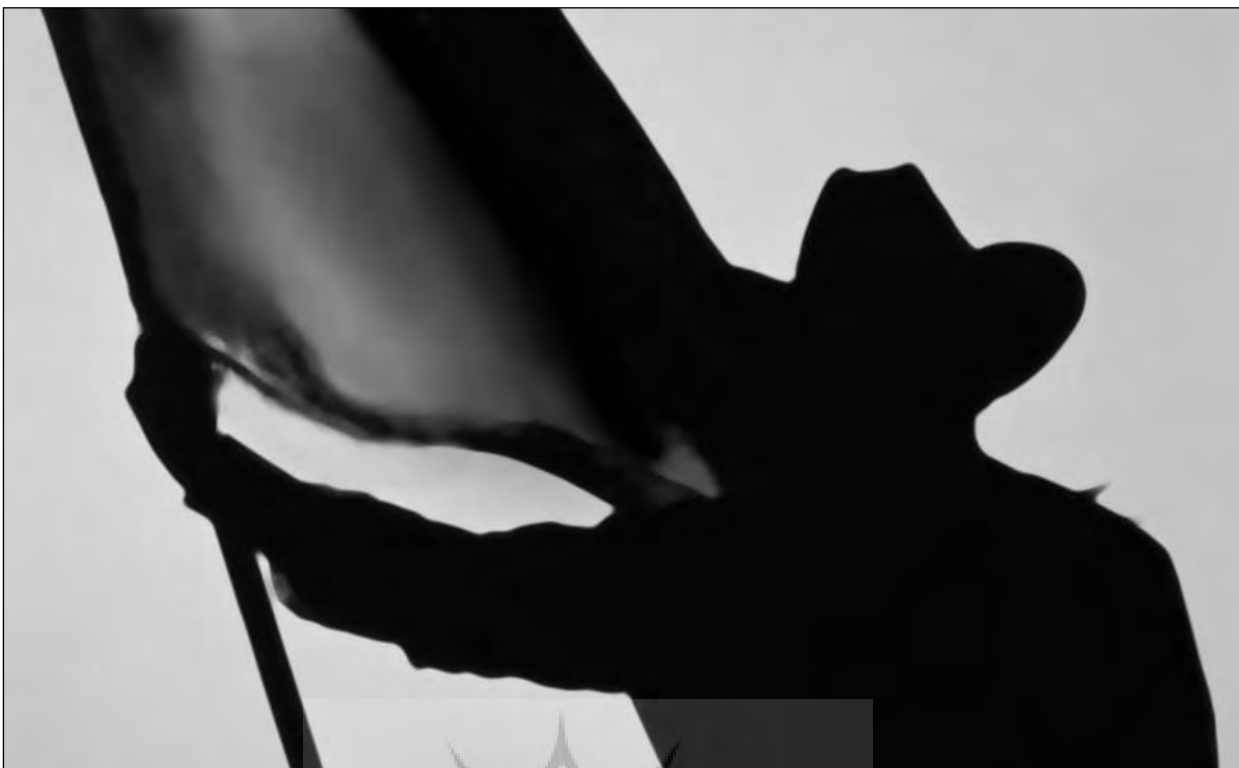
دیوید میلر در کتاب خود درباره ملیت به دنبال بیان نظریه‌ای درباره ناسیونالیسم به این معنا که چرا هویت‌های ملی مطرح شده‌اند و یا کارکردهای این هویت‌ها چیست، نیست. وی مدعی است که نه مشتاقانه از ناسیونالیسم دفاع می‌کند و نه آن را به عنوان هیولایی غیر عقلایی رد می‌کند بلکه هدف او تأمل دقیق و درست در مورد ماهیت ملیت و مشروعیت ادعاهایی است که مطرح می‌کند. او با دفاع از اصل ملیتی که خود بیان می‌دارد معتقد است که این اصل چارچوبی منطقی را ارائه می‌کند.

در ابتدای کتاب، میلر دو دیدگاه رایج درباره ناسیونالیسم را رد می‌کند:

۱ - دیدگاهی که ناسیونالیسم را به عنوان نیرویی خارج از کنترل انسانی می‌بیند. این دیدگاه ناسیونالیسم را پدیده‌ای ابتدایی (primitive) و مادون‌انسانی (subhuman) می‌بیند.

در این طرز تلقی بر گزینه‌ها و یا احساسات مشترک میان انسانها تأکید می‌شود.

۲ - دیدگاهی واقع‌گرایانه که مسئله هویت‌ها و وفاداری‌های ملی را به عنوان اجزای جدانشدنی شرایط انسانی مدرن در نظر می‌گیرد. ناسیونالیسم پدیده‌ای است که آن را باید به عنوان یک واقعیت زندگی پذیرفت، این دیدگاه نیز هر چند به لحاظ تجربی پذیرفتنی است اما ناسیونالیسم را بر اساس نیازهای ناخودآگاه افراد و یا ملزومات جامعه مدرن در نظر می‌گیرد، تا امری که به وسیله فرآیند فعال تفکر و تعامل میان افراد ایجاد و حفظ می‌شود. در این دیدگاه نیز ناسیونالیسم بیشتر پدیده‌ای است که «اتفاق می‌افتد» تا امری که «ایجاد می‌شود».



کردها در ایران، سوریه، عراق و ترکیه.

تمایز ملیت و قومیت: هم گروه‌های ملی و هم گروه‌های قومی، با ویژگی‌های فرهنگی مشترک و شناسایی متقابل به یکدیگر پیوند می‌خورند. یک گروه قومی، اجتماعی است که از تبار مشترک و ویژگی‌های مشترکی مثل زبان، مذهب... برخوردار است که آن را از اجتماعات همسایه و مجاور متمایز می‌کند. قومیت خود می‌تواند منبعی برای هویت‌های ملی جدید باشد. زمانی که یک قومیت، هویت خود را در معرض تهدید می‌بیند یا شاهد عدم تحقق آرمان‌های سیاسی مشروع خود باشد، به احتمال زیاد خود را به عنوان یک ملت تصور می‌کند.

هر چند که همزیستی قومیت و ملیت امری کاملاً پذیرفتنی است، اما همه چیز به احساس امنیت و راحتی آن

گروه قومی با هویت ملی خود و نهادهای سیاسی آن بستگی دارد. میلر معتقد است که ما می‌توانیم ملت‌های چند قومیتی داشته باشیم. در نقطه مقابل، تعریف گلن قرار دارد که ملت را به عنوان اجتماعی که به لحاظ قومی همگن و متجانس است تعریف می‌کند. میلر سپس به ویژگی‌های متمایزکننده هویت ملی به نسبت سایر هویت‌ها می‌پردازد.

۱ - اجتماعات ملی مولود عقاید و باورها هستند. ملت‌ها تا زمانی وجود دارند که اعضای آنها یکدیگر را به عنوان هم میهن به رسمیت می‌شناسند.

۲ - هویت ملی مستلزم نوعی تداوم تاریخی است. به ویژه بر پیروزی‌ها و

ملت‌ها اجتماعاتی اخلاقی اند بدین معنا که

تعهدات و تکالیفی که ما نسبت به

هم میهنان خود داریم، متفاوت تر و گسترده تر از

وظایفی است که نسبت به کل انسانها داریم

هویت ملی مشترک میان افراد،

مستلزم وجود نوعی فرهنگ عمومی

مشترک است که این فرهنگ با

تنوع گروه‌های قومی

سازگار است

شکست‌های نظامی تأکید می‌شود. ارنست رنان معتقد است که تراژدی‌های تاریخی اهمیتی بیش از پیروزی‌های تاریخی دارند.

۳ - هویت ملی هویتی فعال است. ملت‌ها اجتماعاتی‌اند که امور را با کمک یکدیگر انجام می‌دهند تصمیمات را با هم می‌گیرند و به نتایجی می‌رسند.

۴ - چهارمین جنبه هویت ملی این است که گروهی از مردم را با مکان جغرافیایی خاصی پیوند می‌دهد که در اینجا ما شاهد مغایرت و تباین با سایر هویت‌های گروهی افراد هستیم. سرزمین بخشی اساسی از یک هویت نیست اما هویت باید یک سرزمین اصلی (homeland) داشته باشد.

۵ - هویت ملی مشترک میان افراد، مستلزم وجود نوعی فرهنگ عمومی مشترک است که این فرهنگ

با تنوع گروه‌های قومی سازگار است.

هویت‌های ملی عناصر قابل توجهی از افسانه و اسطوره را نیز شامل می‌شوند. بنابراین بسیاری از مواردی که دیرینی (primordial) به نظر می‌رسند در حقیقت مصنوعاتی‌اند که برای دستیابی به اهداف سیاسی ساخته می‌شوند.

اخلاق ملیت

دومین گزاره درباره ملیت این است که ملت‌ها اجتماعاتی اخلاقی‌اند. بدین

معنا که افراد با پذیرش و قبول هویت ملی تعهدات ویژه‌ای را نسبت به اعضای ملت خود می‌پذیرند، بدون آنکه چنین تعهداتی را نسبت به سایر موجودات انسانی داشته باشند.

میلر در اینجا بین دو دیدگاه عام‌گرایی اخلاقی و ویژه‌گرایی اخلاقی تمایز قائل می‌شود:

۱- **عام‌گرایی اخلاقی:** اصول اخلاقی تعیین می‌کنند که فرد چه باید انجام دهد. از آنجا که این اصول، عام و همگانی‌اند حقایق کلی و وظایف مرا نسبت به سایر افراد مشخص می‌کنند: من به فردی کمک می‌کنم، چون او انسان است فراتر از آنکه ممکن است او برادر، دوست یا همسایه من باشد.

۲- **ویژه‌گرایی اخلاقی:** روابط بین اشخاص و حقایق رابطه‌ای (relational)، خود بخشی از موضوع اساسی اخلاق است و اصول بنیادی مستقیماً به این روابط پیوند داده می‌شوند. من به فردی کمک می‌کنم چون او برادر من است.

او معتقد است که می‌توان بر اساس وفاداریهای ویژه و تعهدات نسبت به هم میهنان رفتار کرد. این امر به معنای نقض حقوق اساسی خارجیان نیست. از آنجا که اولاً آگاهی بیشتری از نیازهای نزدیکان خود داریم در جهت تأمین نیازهای آنان عمل می‌کنیم. و در ثانی در صورتی که چنین عمل شود یعنی هر فرد در جهت رفع نیازهای نزدیک‌ترینها عمل کند در نهایت نیازهای تمام بشریت تأمین می‌شود.

حق تعیین سرنوشت ملی

اجتماعات ملی، ادعای درست و مناسبی برای تعیین حق سرنوشت خود دارند. تا جایی که ممکن است هر ملت باید مجموعه‌ای از نهادهای سیاسی

میلر تضعیف هویت‌های ملی را به بهانه حمایت از هویت‌های جنسی، قومی و... رد می‌کند و معتقد است انواع هویت‌های ملی، جنسی، قومی و... همه به لحاظ اجتماعی ساخته می‌شوند و مشخص نیست که هویت‌های جنسی و قومی بهتر یا واقعی‌تر از هویت‌های ملی باشند

جامعه مورد نظر میلر هر چند به لحاظ فرهنگی می‌تواند پاره پاره

و از هم گسیخته باشد، اما منافاتی با ایجاد

هویت ملی مشترک ندارد

خود را داشته باشد تا آن ملت بتواند در مسائلی که به نگرانی و اولویت اصلی اعضایش مربوط می‌شود به طور جمعی تصمیم‌گیری کند. البته همه ملت‌ها نمی‌توانند شاهد تحقق کامل حق تعیین سرنوشت باشند.

به چه دلیل مرزهای واحدهای سیاسی باید با مرزهای ملی منطبق باشند؟ این مسئله را از دو جهت می‌توان بررسی کرد:

۱- می‌توان با ملت به عنوان منبع هویت شخصی شروع کرد و این سؤال را مطرح کرد که چرا برای یک ملت برخورداری از حق تعیین سرنوشت سیاسی ارزشمند است؟

اولاً جایی که دولت ملی وجود داشته باشد آن دولت می‌تواند مجموعه‌ای از نهادها را توسعه دهد. (آنچه جان راولز ساختار اساسی جامعه می‌نامد). این نهادها به شیوه‌ای که عدالت اجتماعی اقتضا می‌کند، حقوق و مسئولیت‌هایی را

برای مردم تعیین می‌کنند.

ثانیاً فرهنگ ملی محتاج حمایت دولتها است. البته ملیت تنها منبع فرهنگ نیست اما یک منبع عمده و مهم فرهنگ به شمار می‌رود. البته نقش دولت باید ایجاد بستر و محیطی باشد که در آن فرهنگ توسعه و تکامل یابد.

۲- می‌توان با دولت آغاز کرد و این سؤال را مطرح کرد که چرا وظایف و کارکردهای دولت به نحو بهتری صورت می‌گیرد اگر شهروندان هم میهن هم به شمار روند. یعنی چرا اقتدارات سیاسی دولتها وقتی مبتنی بر اجتماع ملی باشند کارکرد مؤثرتری دارند؟ در اینجا پیامدهای سیاسی همبستگی و تجانس فرهنگی مورد توجه قرار می‌گیرد. بدیهی است که اکثر اهداف دولتها در سایه همکاری ارادی شهروندان حاصل می‌شود.

اصل ملیت بر شرایط سیاسی تضمین و امنیت هویت‌های ملی تأکید دارد. میلر این ایده را که حق تعیین سرنوشت ملی به هر گروه فرهنگی حق ایجاد دولت خود را می‌دهد رد می‌کند. وی سپس برای بیان شرایطی که یک گروه فرهنگی یا قومی می‌تواند دولت خود را داشته باشد مثال ذیل را ارائه می‌دهد: گروه G در درون دولت S قرار دارد. نمایندگان G خواهان جدایی از S و شکل‌گیری یک دولت - ملت تحت عنوان G هستند.

یک شرط این است که گروه G از بقیه اعضای S متمایز باشد و در عین حال به طور درست و مناسبی از سوی دولت S هم حمایت نشود. شرط دوم اینکه سرزمین مورد نظر G خود از اقلیت‌های متفاوت با گروه G تشکیل نشده باشد، به طوری که به جای تشکیل یک دولت - ملت همگن، یک دولت - ملت چند ملیتی در مقیاسی کوچک‌تر داشته باشیم. زیرا این اقلیت‌ها دوباره در برابر اکثریت در درون دولت G مقاومت خواهند کرد. در ضمن باید به وضعیت آن دسته از گروه G که در سرزمین S باقی مانده‌اند نیز توجه کرد. چون در صورت جدایی، اکثریت S دیگر احساس نیازی به مصالحه

سیاسی با G پیدا نمی‌کند و در پی کسب نوعی هویت ملی است که G کاملاً از آن مستثنی شده باشد.

دولت جدید همچنین باید بتواند خود را به لحاظ سرزمینی حفظ کند و در عین حال دولت S را نیز تضعیف نکند. در ضمن دولتی که جدا می‌شود نباید بخش اعظم منابع طبیعی دولت S را در خود داشته باشد.

با این شرایط، تحقق اصل حق تعیین سرنوشت ملی به ندرت به شکل تشکیل یک دولت - ملت جدید امکان‌پذیر است. در این صورت گروه‌های قومی باید بتوانند نوعی خود مختاری بخشی (Partial) در درون یک دولت سرزمینی به دست آورند. وجود قدرتهای قانونگذار و سیاستگذار در مسائلی مرتبط با هویت و رفاه مادی آنها ضروری است. به عنوان مثال می‌توان به نهادهای حکومتی که در کاتالونیا و ایالت باسک ایجاد

شده‌اند اشاره نمود.

ملیت و تکرر گرایی فرهنگی

در بخش اعظم قرن بیستم، ناسیونالیسم متهم به ایجاد منازعات وحشتناک میان دولتها بر سر سرزمین و حوزه نفوذ بوده است. بعضی از لیبرال‌ها معتقدند که حتی با پذیرش مزیت‌های داخلی وحدت ملی، این امر به قیمت سرکوب و کشتار خارجیان حاصل شده است. اما اخیراً این طرز تلقی تغییر یافته است. تجربه دولتهای لیبرال در دوره بعد از جنگ دوم جهانی نشان می‌دهد که اختلافات بین‌المللی حداقل در میان این دولتها (لیبرال) می‌تواند به شیوه‌ای غیر خشونت‌آمیز حل و فصل شود، بدون اینکه خود مختاری ملی نیز قربانی شود. در نتیجه دیدگاه جدید معتقد است که ناسیونالیسم ضرورتاً یک نیروی

غیرلیبرال نیست.

میلر دیدگاه خود در این زمینه را در مقابل دو دیدگاه رایج قرار می‌دهد:

۱- ناسیونالیسم محافظه کار

این دیدگاه معتقد است که هویت‌های ملی، هویت‌های جمعی‌اند که بیشترین اهمیت را برای ما دارند و حفظ این هویت‌ها برای ثبات یک دولت ضروری است و بنابراین باید این هویت‌ها را به نسل جدید شهروندان منتقل نمود. بنابراین در درون یک دولت لیبرال نیز، آزادی فردی باید تابع ملیت قرار گیرد و در مسائلی نظیر آموزش کودکان یا مهاجرت، راهنمای ما نه حقوق اساسی افراد بلکه لزوم حفظ یک هویت ملی مشترک باید باشد.

۲- چندگانگی فرهنگی رادیکال

این دیدگاه دولت را به عنوان حوزه‌ای در نظر می‌گیرد که انواع هویت‌های فردی و گروهی باید اجازه همزیستی و رشد داشته باشند. دولت نه تنها باید هویت‌های فردی و گروهی را تحمل کند، بلکه باید تمام این هویت‌ها را به طور برابر به رسمیت بشناسد. هیچ وزن و ارزش بیشتری نباید به هویت ملی داده شود. از نظر این دیدگاه، هویت‌های ملی محصول دستکاری‌های سیاسی‌اند، در حالی که هویت‌های مبتنی بر جنس، قومیت، اعتقادات مذهبی و... بیانی اصیل از تفاوت‌های فردی‌اند.

میلر با پذیرش تنوع و تعدد منابع احتمالی هویت، معتقد است که در جوامع چند فرهنگی هویت‌های گروهی و ملی باید باهم همزیستی داشته باشند. به عبارت دیگر می‌توان بین چندگانه‌گرایی فرهنگی و اصل ملیت مصالحه‌ای برقرار کرد. ملیت را باید به عنوان وفاداری به مجموعه‌ای از نهادها و اصول اساسی تعریف کرد. به عنوان مثال در آمریکا هویت از طریق وفاداری به مجموعه‌ای از اصول مندرج در قانون اساسی و همچنین تعلق به تاریخ مشترک و عضویت مشترک در جامعه شکل می‌گیرد. در عین حال هویت‌های فرهنگی ویژه نیز می‌توانند از طریق آموزش از نسلی به نسلی منتقل شوند. وی به طور کلی معتقد است که اصل ملیت از شهروندی برابر حمایت می‌کند. وی همچنین تضعیف هویت‌های ملی به بهانه حمایت از هویت‌های جنسی، قومی و... را نیز رد می‌کند و معتقد است انواع هویت‌ها (ملی، جنسی، قومی و...) همه به لحاظ اجتماعی ساخته می‌شوند و مشخص نیست که هویت‌های جنسی و قومی بهتر یا واقعی‌تر از هویت‌های ملی باشند. ضمن اینکه هویت‌های ملی از آنجا که در بستر بحث سیاسی آزادانه شکل می‌گیرند مزایای بیشتری نسبت به سایر انواع هویت‌ها دارند.

افول ملیت

میلر در بخش پایانی کتاب این ایده را که عصر ملت‌ها و دولت - ملت‌ها رو به پایان است بررسی می‌کند. بر اساس این دیدگاه، لاقدر در جوامع لیبرال غربی، عواملی به افول هویت‌های ملی منجر شده‌اند و در نتیجه نظام‌های سیاسی مبتنی بر این هویت‌ها یا باید فرو بپاشند و یا اینکه منابع مشروعیت جدیدی بیابند.

میلر سپس به دلایلی که نشانگر افول ملیت است اشاره می‌کند:

۱- تأثیر روز افزون بازار جهانی بر مصرف شخصی و سبک زندگی، از جمله بازار کالاها و محصولات فرهنگی نظیر تلویزیون، فیلم و...
با افزایش حجم تجارت جهانی، الگوهای مصرف در همه جا شبیه می‌شوند، مردم نه تنها غذاهای مشابهی می‌خورند، بلکه لباس‌های مشابهی می‌پوشند، کتاب‌های مشابهی می‌خوانند و برنامه‌های مشابهی نیز نگاه می‌کنند، به علاوه اینکه، این یکسانی فرهنگی تا حد زیادی آگاهانه است. رسانه‌های

مشابهی به ما می‌گویند که چه بخوریم، چه بپوشیم چه بخوانیم و... در این شرایط تصور متمایز و متفاوت بودن از دیگران دشوار است.
۲- تحرک فزاینده جغرافیایی، نیز اثر مشابهی دارد. در نتیجه افزایش مسافرت‌ها، خارجی‌ان کمتر خارجی به نظر می‌رسند.
۳- افراد به طور فزاینده‌ای خود را بر حسب گروه‌ها و جوامع فراملی یا

می‌توان بر اساس وفاداری‌های ویژه و تعهدات نسبت به هم میهنان رفتار کرد؛ این امر به معنای نقض حقوق اساسی خارجی‌ان نیست زیرا اگر هر فرد در جهت رفع نیازهای نزدیک‌ترینها عمل کند، در نهایت نیازهای تمام بشریت تأمین می‌شود

میلر این ایده را که حق تعیین سرنوشت ملی به هر گروه فرهنگی حق ایجاد دولت خود را می‌دهد رد می‌کند

فروملی تعریف می‌کنند. به عنوان مثال می‌توان به اعتقاد و وفاداری به یک فرقه محلی مذهبی و یا اعتقادی جهانی به اسلام اشاره کرد. تقویت چنین وفاداری‌هایی، توان هویت‌های ملی را کاهش داده است.
۴- ارگان‌های منطقه‌ای و فراملی اداره و حکومت، جایگزین دولت - ملت‌ها شده‌اند. که نمونه آشکار آن اتحادیه اروپاست.
اما میلر استدلال می‌کند که هویت‌ها و وفاداری‌های ملی حتی در دموکراسی‌های غربی رو به افول نیستند.
وی در ابتدا به مسئله همگنی و تجانس فرهنگی اشاره می‌کند. از دید او همگرایی و یکسانی الگوهای مصرف ضرورتاً به معنای همگرایی در هویت سیاسی هویت‌های ملی نیست. به عنوان مثال همان گونه که تایلور اشاره می‌کند در حالی که در دهه‌های اخیر کبک‌های کانادا به لحاظ طرز تلقی و سبک زندگی بیشتر شبیه کانادایی‌های انگلیسی شده‌اند، اما در عین حال، درک و برداشت آنها از کبک به عنوان اجتماعی سیاسی و منش هویت سیاسی آنها شدیداً متفاوت از درک و برداشت کانادایی‌های انگلیسی بوده است.
وی سپس به مسئله از هم گسیختگی فرهنگی اشاره می‌کند. در گذشته شکاف‌های طبقاتی و مذهبی موانعی مهم در ایجاد هویت ملی مشترک بوده‌اند. عوامل ایجادکننده از هم گسیختگی فرهنگی به نحو شکاف‌های طبقاتی و مذهبی کمک کرده‌اند و ایجاد هویت مشترک را تسهیل کرده‌اند.
بنابراین جامعه مورد نظر میلر هر چند به لحاظ فرهنگی می‌تواند پاره پاره و از هم گسیخته باشد، اما منافاتی با ایجاد هویت ملی مشترک ندارد.
وی همچنین با اشاره به ظهور ملیت‌های جدید مثل ملیت اروپایی اذعان می‌دارد که این هویت‌های ملی در همزیستی‌اند. افراد در سطحی خود را به عنوان انگلیسی و فرانسوی می‌بینند و در سطحی دیگر خود را اروپایی می‌دانند.

پی‌نوشت:

* به دنبال پیشنهاد «کتاب ماه علوم اجتماعی» به اساتید دانشگاه مبنی بر در نظر گرفتن «بررسی کتاب» به عنوان تکلیف درسی، خانم دکتر حمیرا مشیرزاده از جمله اساتیدی بودند که از پیشنهاد مذکور استقبال کردند. مقاله حاضر و نیز مقاله بعدی در این چارچوب تهیه شده است.